

شبکه معنایی فعل گرفتن بر اساس انگاره چندمعنایی اصول مند

محمد عموزاده

استاد گروه زبان‌شناسی دانشگاه اصفهان

غلامحسین کریمی دوستان

استاد گروه زبان‌شناسی دانشگاه تهران

بابک شریف^۱

دانشجوی دکتری زبان‌شناسی دانشگاه اصفهان

(از ص ۱۱۷ تا ص ۱۳۶)

تاریخ دریافت مقاله: ۹۴/۳/۱۱؛ تاریخ پذیرش مقاله: ۹۴/۶/۲۲

چکیده

هدف از مقاله حاضر، تحلیل معنایی فعل گرفتن و به دست دادن تصویر روشنی از چندمعنایی این فعل در زبان فارسی است. داده‌های مورد بررسی برگرفته از فرهنگ بزرگ سخن و روش تحلیل بر اساس انگاره چندمعنایی/اصول مند تایلر و ایونز است. بر این اساس، پس از استخراج معانی متمایز فعل گرفتن، طرحواره معنی اصلی این فعل با استفاده از اصول پنج‌گانه انگاره مذکور ترسیم و سپس نحوه اشتقاق سایر معانی از این معنی بیان شده است. نتایج این پژوهش، شبکه معنایی گرفتن را در اختیار ما قرار می‌دهد و در نتیجه دانش ما را درباره این فعل آنچنان که اکنون در زبان فارسی به کار می‌رود، کامل‌تر می‌کند.

واژه‌های کلیدی: بسط معنایی، چندمعنایی اصول مند، زبان‌شناسی شناختی، تحلیل معنایی افعال،

معنی‌شناسی

۱- مقدمه

در حوزه معنی‌شناسی واژگانی، مقوله فعل از اهمیت بسزایی برخوردار است، تا جایی که شاید بتوان گفت مهم‌ترین مقوله واژگانی و نحوی هر زبانی فعل است، زیرا چارچوب معنایی جمله و روابط موجود در آن را معین می‌سازد. به عقیده میلر و فلبام^۱ (۱۹۹۱) از آنجا که اهل زبان اطلاعات نحوی و معنایی پیچیده فراوانی درباره افعال ذخیره شده در واژگان ذهنی خود دارند، دشوارترین مقوله واژگانی برای مطالعه، فعل است. این دشواری زمانی دوچندان می‌شود که چندمعنایی بسیاری از افعال را هم به آن بیفزاییم. پدیده چندمعنایی یکی از مناقشه‌انگیزترین حوزه‌های پژوهش در باب معنی است که آن را در منطق قدیم، اشتراک معنایی می‌نامیدند. ویژگی اصلی فعلی که دارای چنین تنوعی است، آن است که دارای مجموعه‌ای از معانی متفاوت است که با هم مرتبط و همگی در زبان به نوعی تثبیت شده‌اند. فعل گرفتن از حیث تعدد و تنوع معانی واژگانی نمونه بارز یک فعل چندمعنایی است که در این مقاله می‌کوشیم تصویری از شبکه معنایی این فعل بر اساس معنی‌شناسی شناختی ارائه دهیم.

۲- رویکردهای شناختی به پدیده چندمعنایی

در حوزه زبان‌شناسی شناختی، مطالعات مربوط به چندمعنایی با موضوع مقوله‌بندی عجین شده است. لیکاف (۱۹۸۷: ۵) بر اهمیت مقوله‌بندی چنین تأکید می‌کند: «مقوله‌بندی موضوعی نیست که بتوان آن را سرسری گرفت. برای تفکر، ادراک، کنش و گفتار ما چیزی اساسی‌تر از مقوله‌بندی نیست. هرگاه یک چیزی را [مصدق] نوعی از اشیاء، مثلاً درخت می‌بینیم، داریم مقوله‌بندی می‌کنیم».

به عقیده لیکاف (۱۹۸۷) چندمعنایی را باید بر اساس مقوله‌بندی فهم کرد، یعنی معانی مرتبط کلمات، مقولاتی را تشکیل می‌دهند و ضمناً دارای شباهت خانوادگی هستند و این نظر را نخست بار آستین (۱۹۵۶) (البته بدون استفاده از تعبیر شباهت خانوادگی) مطرح نمود. تیلور (۱۹۹۵: ۱۰۸) این شباهت خانوادگی را بر اساس زنجیره‌های معنی^۲ شرح می‌دهد. هر واژه‌ای می‌تواند حامل معانی متفاوت الف، ب، ج، د، ... باشد. معنی الف به اعتبار خصوصیت(های) مشترک یا وجه تشابه دیگری با معنی ب مرتبط است. معنی ب هم می‌تواند منشأ بسط دیگری به معنی ج باشد و

^۱ Miller & Fellbaum

^۲ meaning chains

قس علی‌هذا. این زنجیره معنی را می‌توان به صورت زیر نشان داد که در آن هر حلقه‌ای از زنجیره معنی را می‌توان منشأ هر تعداد بسط معنی دانست:

الف ← ب ← ج ← د ...

تیلور این زنجیره معنی را با مقولات شعاعی^۱ لیکاف مقایسه می‌کند. یکی از مزایای این رویکرد در قیاس با انگاره‌های سنتی آن است که ابزار مناسبی برای مقوله‌بندی موقعیتهایی که یک یا چند معنی، مرکزیت یا شاخصیت بیشتری دارند در اختیار ما قرار می‌دهد.

چندمعنایی، ناشی از بسط انگاره‌های شناختی آرمانی‌شده (ICM^۲) برای تشکیل مقولات شعاعی است. گاهی یک ICM می‌تواند مبنای مجموعه‌ای از معانی باشد که مقوله طبیعی واحدی را تشکیل می‌دهند. برای مثال، انگاره واژه پنجره می‌تواند دربردارنده سه معنی باشد: «هر نوع گشودگی در دیوار»، «قابی که درون دیوار نصب می‌شود» و «شیشه‌ای که درون قاب نصب شده در دیوار قرار می‌گیرد». این سه معنی با هم نامرتب نیستند، بلکه مقوله‌ای طبیعی تشکیل می‌دهند و تناظرهای موجود بین آنها همچنان فیزیکی است. این تناظرها بر اساس طرحواره‌های تصویری^۳ تبیین می‌شوند که عبارت است از ساختارهای تکرارشونده موجود در تعاملات ادراکی، تجارب جسمانی و فعالیتهای شناختی ما (جانسون، ۱۹۸۷: ۷۹).

در برخی موارد دیگر، این تناظرها نه در یک ICM واحد، بلکه بین ICM‌های دو حوزه روی می‌دهند. لیکاف و جانسون (۱۹۸۰) استعاره مفهومی را به عنوان یکی از ابزارهای مرتبط ساختن معانی مختلف یک واژه مطرح کرده‌اند. در تلقی ایشان استعاره، نگاشتی است تجربه‌بنیاد از یک ICM در حوزه‌ای به یک ICM در حوزه‌ای دیگر.

نظریه دیگری که لیکاف برای مقوله‌بندی مطرح می‌کند، نظریه سرنمون^۴ است و رویکرد وی به چندمعنایی مبتنی بر این نظریه است: هر کلمه‌ای معنی هسته‌ای خود، یعنی معنی سرنمونه^۵ را دارد و هرچند معانی این کلمه اندکی با هم متفاوت‌اند، از طریق آن هسته با هم ارتباط متقابل دارند و می‌توان با کلمه‌ای واحد به آنها اشاره کرد.

^۱ radial categories

^۲ Idealized Cognitive Models

^۳ image schemas

^۴ prototype theory

^۵ Prototypical meaning

بدین ترتیب معانی متعدد یک کلمه، شبکه‌ای تشکیل می‌دهند و مقوله‌ای مرکب^۱ می‌سازند. در این مقوله، معانی مختلف از یک معنی مرکزی منشعب می‌شوند و می‌توان فرض کرد که ساختی شعاعی تشکیل می‌دهند. به همین دلیل لیکاف این ساخت را مقوله شعاعی می‌نامد.

به عنوان مثال، مقوله مادر نسبت به تعدادی از زیرمقوله‌هایش ساختار شعاعی دارد: یک زیرمقوله مرکزی داریم که با خوشه‌ای از انگاره‌های شناختی همگرا (مانند انگاره تولد، انگاره پرورش و جز آن) تعریف می‌شود؛ علاوه بر این، بسط‌های غیرمرکزی هم داریم که نه مصادیق خاصی از زیرمقوله مرکزی، بلکه گونه‌ها یا فروع آن هستند (مادرخوانده، مادر زیستی، مادر رضاعی، مادر نیابتی، و مانند آن). درواقع این گونه‌ها با قواعد عام از انگاره مرکزی به دست نیامده‌اند، بلکه به صورت قراردادی بسط یافته‌اند و باید یک به یک فراگرفته شوند. اما این بسط‌ها به هیچ روی تصادفی نیستند. انگاره مرکزی، تعیین‌کننده امکانات بسط و ارتباط بین انگاره مرکزی و انگاره‌های بسط‌یافته است. انگیزش معانی بسط‌یافته را انگاره مرکزی به اضافه برخی اصول عام بسط معنایی فراهم می‌کند (لیکاف، ۱۹۸۷: ۹۱).

آنچه در اینجا اهمیت دارد انگیزش^۲ است، یعنی بسط‌های معنی سرمنونه باید انگیزته^۳ باشند. این انگیزش‌ها را می‌توان در چارچوب مطالعه لیکاف منبع چندمعنایی در نظر گرفت. در این چارچوب سه منبع عمده برای چندمعنایی وجود دارد.

منبع نخست، استعاره است که عبارت است از فرایند «نگاشت منطقی یک حوزه (که معمولاً، ولی نه همیشه، حوزه‌ای عینی و ملموس است) به حوزه‌ای دیگر (و معمولاً انتزاعی‌تر)» (تیلور، ۱۹۹۵: ۱۳۸). هرگاه کلمه‌ای از طریق نگاشت در حوزه‌ای متفاوت با حوزه اولیه‌اش به کار رود و این کاربرد کاملاً تداول پیدا کند، آن کلمه معنی جدیدی می‌یابد. مثلاً واژه پایه می‌تواند به معنی «مبنای فکری» به کار رود، چنان‌که در عبارت سخن بی‌پایه می‌بینیم و این از آن رو است که لفظی متعلق به حوزه ساختمان برای بیان مفاهیم متعلق به حوزه دیگری یعنی نظریه به کار رفته است.

منبع دوم مجاز است که عبارت است از فرایند شناختی «استفاده از یک چیز برای اشاره به چیز دیگری که مرتبط با آن است» (لیکاف و جانسون، ۱۹۸۰: ۳۵). به عنوان

1. complex category

2. motivation

3. motivated

مثال اگر کسی بگوید *پراید مقصر است*، کلمه *پراید* برای اشاره به شخصی به کار رفته است که راننده خودرو *پراید* است. به طریق مشابه وقتی می‌گوییم *سماور دارد* می‌جوئد، چیزی که واقعاً دارد می‌جوئد نه خود *سماور*، بلکه آب درون آن است. از آنجا که این کاربرد کاملاً متداول است، واژه *سماور* در عمل به معنی «آب درون *سماور*» هم به کار می‌رود.

منبع سوم، تبدیل^۱ طرحوارهٔ تصویری است. طرحواره‌های تصویری ساختارهای شناختی‌اند که «مستقیماً از تجربهٔ جسمانی روزمره استخراج می‌شوند» (اونگر و اشمید^۲، ۱۹۹۶:۱۰۸). لیکاف (۱۹۸۷:۴۴) بر اهمیت طرحواره‌های تصویری برای چندمعنایی صحه می‌نهد و معتقد است «برخی روابط بسیار طبیعی میان طرحواره‌های تصویری هست که انگیزهٔ چندمعنایی است». برای نمونه حرف اضافهٔ *در* را در موقعیت‌های مختلفی به کار می‌بریم، مثلاً می‌گوییم *میوه در جعبه است* و *دوستم در کلاس است*. اما تصویر معینی از رابطهٔ *مظروف با ظرف داریم* که با اعمال این تصویر، معنی عباراتی همچون *در رشتهٔ ادبیات*، *در غم جدایی* و *در محمصه افتادن* را نیز می‌فهمیم.

مشخصهٔ رویکرد زبان‌شناسان شناختی به پدیدهٔ چندمعنایی، جامعیت آن است. برخی از معانی بسط‌یافته به معنی مرکزی نزدیک‌ترند و اشتراکات بیشتری با آن دارند، در حالی که برخی دیگر تا معنی‌های دورتری بسط یافته‌اند، به طوری که تصور اشتقاق آنها از معنی مرکزی را دشوار می‌سازد. اما در چارچوب مقوله‌بندی، همهٔ معانی بسط‌یافته را می‌توان با نگاه به کلیت مقولهٔ یک کلمه و نه فقط با تمرکز بر پدیده‌های منفرد توضیح داد.

۳- چندمعنایی اصول مند^۳

چندمعنایی اصول مند انگاره‌ای است برای بازنمایی واژگانی که در حوزهٔ معنی‌شناسی واژگانی شناختی شکل گرفته است. این انگاره از سوی تایلر و ایونز^۴ (۲۰۰۱) در واکنش به کاستی‌های انگارهٔ تعیین تام^۵ برای چندمعنایی مطرح شده است. دغدغهٔ اصلی در

^۱ transformation

^۲ Ungerer & Schmid

^۳ principled polysemy

^۴ Tyler & Evans

^۵ Full-specification model of polysemy

چندمعنایی اصول‌مند، ارائه‌ی طریقه‌ای برای تحلیل معنای واژگانی است که هم انگیزش روش‌شناختی داشته و هم اصول‌مند باشد تا بدین ترتیب از مغالطه‌ی چندمعنایی^۱ (یعنی محسوب کردن تفاوت‌های معنایی ناشی از تأثیر بافت به عنوان معانی مستقل یک عنصر واژگانی) برحذر بمانیم. چندمعنایی اصول‌مند در پی وضع اصول تشخیصی روشنی است که تحلیل شبکه‌ی معنایی را عینی و تحقیق‌پذیر سازد. این اصول تشخیصی در پی رسیدن به دو هدف وضع شده‌اند: (۱) تعیین آنچه معنی متمایز محسوب می‌شود و در نتیجه، تمیز دادن بین معانی ذخیره شده در حافظه‌ی معنایی و معانی وابسته به بافت که به صورت آنلاین شکل می‌گیرند؛ (۲) تعیین معنی سرنمونه یا مرکزی متناظر با یک مقوله‌ی شعاعی معین.

تایلر و ایونز (۲۰۰۳: ۱۰۵) دو معیار برای تشخیص این که آیا یک معنی معین را می‌توان معنی مستقل و مجزایی دانست، پیشنهاد می‌کنند: نخست اینکه این معنی در سایر معانی کلمه‌ی مورد نظر مندرج نباشد و دوم اینکه ببینیم آیا مصادیق این معنی، مستقل از بافت‌اند یا نه. معنی بسط‌یافته برای اینکه مستقل محسوب شود، باید از معنی دیگر یا از بافت قابل استنباط نباشد.

۴- تحلیل چندمعنایی فعل گرفتن

فرهنگ بزرگ سخن (انوری، ۱۳۸۱، ۱۳۹۰) برای فعل گرفتن ۸۴ معنی ذکر کرده است و لذا به نظر می‌رسد که این فعل، بیشترین تنوع معنایی را در بین افعال بسیط فارسی دارد. شریف (۱۳۹۴) با به کار بستن معیارهای انگاره‌ی چند معنایی اصول‌مند برای فعل گرفتن به هشت معنی متمایز زیر (از این پس م م) رسیده است:

م م ۱. دریافت کردن

م م ۲. نگاه داشتن

م م ۳. اثر گذاشتن

م م ۴. پوشاندن

م م ۵. وضع یا حالتی پیدا کردن

م م ۶. فرض یا تلقی کردن

م م ۷. اجرا کردن

^۱ polysemy fallacy

۸م. شروع

پس از فهرست کردن معانی متمایز گرفتن، اکنون باید معنی اصلی و بازنمایی انتزاعی یا پیش-صحنه^۱ این فعل را تعیین نماییم. تایلر و ایونز (۲۰۰۱) برای تعیین معنی اصلی حروف اضافه، پنج معیار پیشنهاد کرده‌اند که به قرار زیر است:

(۱) نخستین معنی تثبیت شده (یا قدمت آن)

(۲) برجستگی و شاخصیت در شبکه معنایی

(۳) به کار رفتن در واحدهای مرکب

(۴) روابط آن با دیگر حروف اضافه مکان (در اینجا با دیگر افعال)

(۵) پیش‌بینی‌های دستوری

اکنون باید ببینیم کدام یک از ۸ معنی گرفتن، بیشترین یا همه این معیارها را برآورده می‌سازد تا آن را معنی اصلی محسوب نماییم.

ابتدا ببینیم قدیم‌ترین معانی گرفتن چه بوده است. در زبان پهلوی این فعل با آوانوشت *griftan* معانی زیر را داشته است:

گرفتن، شروع شدن (در مورد باران)، محکم شدن، مستقر شدن، فهمیدن، دریافتن

(فروهوشی، ۱۳۵۲)

اگر فرض کنیم که نخستین معنی ذکر شده (یعنی «گرفتن»^۲) شامل معانی ملموس این فعل و قابل انطباق بر معانی ۱م و ۲م است، از بین شش معنی متمایز دیگر تنها ۸م («شروع») در بین معانی فوق دیده می‌شود. پس بنا بر معیار نخست یعنی معیار قدمت، معانی متمایز ۱، ۲ و ۸ می‌توانند نامزد معنی اصلی باشند. اینک به بررسی معیار دوم (شاخصیت در شبکه معنایی) می‌پردازیم و ملاحظه می‌کنیم که در بین معانی فهرست شده در فرهنگ بزرگ سخن، غیر از معنی (از این پس به اختصار م) ۷۴ که قبلاً ذکر شد، فقط یک معنی دیگر یعنی م ۶۲ قابل اندراج ذیل ۸م است:

م ۶۲. حادث شدن؛ پدید آمدن چنان که باران، برف، سیل، و مانند آنها:

(۱) یک دفعه تگرگ گرفت.

در مقابل، معانی مرتبط با ۱م و ۲م حضور بسیار پررنگی در بین معانی این فعل دارند، به طوری که تنها در میان معانی متعددی گرفتن، ۲۴ معنی از ۲م و ۲۲ معنی از

^۱ proto-scene

^۲ با کلمه گرفتن اشتباه نشود.

م ۱ قابل استخراج یا استنباط است. به عنوان نمونه، در جملات زیر، م ۲ («نگاه داشتن») کاملاً مشهود است:

۲) او را به جای کسی که شباهت اسمی به او داشته، گرفته‌اند. (شاهد مثال م ۱۰ «بازداشت کردن»)

همچنین در جملات زیر، م ۱ (دریافت کردن) ولو به صورت استعاری قابل مشاهده است:

۳) نامه را از نامه‌رسان گرفتم. (شاهد مثال م ۳ «تحویل گرفتن»)

۴) زندگی را بهم حرام کرده، هر چه در می‌آورم، ازم می‌گیرد. (شاهد مثال م ۴ «تصاحب کردن»)

۵) انگلیسی‌ها کلمات بسیاری را از زبان فرانسه گرفته‌اند. (شاهد مثال م ۵ «اقتباس کردن»)

۶) محیط اجتماعی که در آن می‌زیستم، قدرت و پشتکار را از من گرفته بود. (شاهد مثال م ۱۹ «سلب کردن»)

بنابراین بر اساس معیار شاخصیت می‌توانیم م ۸ («شروع») را نیز از فهرست نامزدهای معنی اصلی گرفتن خارج نماییم. پس معنی اصلی این فعل م ۱ یا م ۲ خواهد بود. از آنجا که این هر دو معنی به محک دو معیار نخست یعنی قدمت و شاخصیت خورده‌اند، برای تعیین معنی اصلی گرفتن از بین این دو معنی، به سراغ سایر معیارها می‌رویم. معیار سوم برای تعیین معنی اصلی، شرکت کردن کلمه (در معنی مورد نظر) در واحدهای زبانی مرکب است. اگر یکی از این دو معنی در کلمات مرکب حاوی گرفتن ظاهر نشود، احتمالاً نمی‌توان آن را معنی اصلی دانست. در اینجا دو دسته از واژه‌های شامل این فعل را بررسی می‌کنیم.

دسته اول، واژه‌های دارای ساخت «X + [ب+] ستاکِ حالِ فعل [ی+]» می‌باشند (عناصر داخل قلاب در همه این واژه‌ها وجود ندارند). این ساخت از زیاترین فرایندهای واژه‌سازی در زبان فارسی است و فعل گرفتن (با ستاکِ حال گیر) نیز در واژه‌های حاصل از این فرایند، سهم قابل توجهی دارد. اما هر دو معنی م ۱ و م ۲ در بسیاری از این واژه‌ها به چشم می‌خورند. در م ۱ واژه‌های زیر:

۷. باج‌گیر، رشوه‌گیر، عرق‌گیر، حقوق‌بگیر

گلاب‌گیری، هواگیری، خامه‌گیری، تخم‌گیری

و در م ۲ واژه‌های زیر را داریم:

۸. عنان‌گیر، دامن‌گیر، کمان‌گیر، دزدگیر

ماهی‌گیری، کشورگیری، سربازگیری

ساخت دیگری که فعل گرفتن در آن شرکت می‌کند، فعل مرکب با عنصر پیش‌فعلی گیر است. در این ساخت نیز هر دو معنی ظاهر می‌شوند:

۹. م ۱: گیر افتادن، گیر انداختن، گیر دادن، گیر داشتن، گیر کردن، گیر ماندن

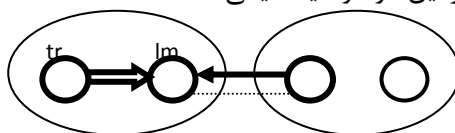
م ۲: گیر آمدن، گیر آوردن

بدین قرار به نظر می‌رسد هر دو معنی مذکور، معیار سوم را نیز برآورده می‌کنند و از این جهت هیچ یک بر دیگری رجحانی ندارند. لذا می‌پردازیم به معیار چهارم یعنی رابطه با سایر افعال. چنان که می‌دانیم، بسیاری از افعال را می‌توان در مجموعه‌ای دو یا چندعضوی قرار داد که اعضای آن با هم تشابه یا تقابل معنایی دارند. جفتهای زدن/ خوردن، رفتن/ آمدن، گفتن/ شنیدن، گرفتن/ دادن، آوردن/ بردن و خریدن/ فروختن از این قبیل‌اند. معیار چهارم می‌گوید که فعل گرفتن در جفت تقابلی خود به اغلب احتمال با معنی اصلی ظاهر می‌شود. در جفت تقابلی گرفتن/ دادن آنچه زمینه تقابل است، مفهوم «انتقال» و آنچه سبب تقابل است، «جهت» این انتقال است. در فعل دادن، تمرکز روی مبدأ انتقال است و جهت انتقال به سمت خارج از مسیریما^۱ (tr) است، حال آنکه در گرفتن، تمرکز بر روی مقصد انتقال است و جهت انتقال به سمت tr است. پس بر اساس معیار چهارم، آن معنایی از گرفتن که مفهوم انتقال را نماسازی^۲ کند، می‌تواند نامزد معنی اصلی باشد و این مفهوم تنها در م ۱ وجود دارد. لذا تا اینجا می‌توان م ۱ را معنی اصلی فعل گرفتن دانست. اما برای حصول نتیجه قطعی، باید این معنی را با معیار پنجم نیز محک زد. پنجمین و آخرین معیار، معیار دستوری است. بر اساس این معیار، اگر معنی معینی را معنی اصلی واژه در نظر بگیریم، آنگاه باید بتوان شواهد زبانی یافت دال بر این که سایر معانی متمایز به کمک بافت جمله از این معنی اصلی قابل استخراج باشند. از آنجا که تا پیش از رسیدن به این معیار، همه معانی متمایز گرفتن به جز دو معنی از دور خارج شده‌اند، معیار پنجم را تنها بر روی همین دو معنی اخیر می‌آزماییم. البته طبق انگاره چندمعنایی اصولمند، هر ۷ معنی متمایز دیگر را باید با این معیار سنجید. اما چون نحوه استخراج ۶ تا از این ۷ معنی را از معنی اصلی

^۱. trajector

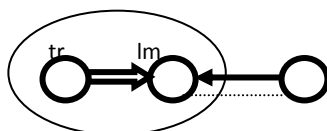
^۲. profiling

گرفتن در بخش بعد به تفصیل نشان خواهیم داد، در اینجا تنها با بررسی دو معنی ۱م و ۲م معنی اصلی را شناسایی و مبنای مرحله بعد (استخراج معانی فرعی) قرار می‌دهیم. چنان که دیدیم، معنی ۱م چهار معیار نخست را با موفقیت از سر گذرانده و لذا فعلاً بنا به فرض، معنی اصلی گرفتن است. حال باید شاهد یا شواهدی بیابیم دال بر این که ۲م با توجه به بافت جمله از معنی اصلی یعنی ۱م قابل استخراج است. اگر جوهر اصلی یا پیش‌نمونه ۱م را «انتقال دادن شیئی به قلمرو^۱ خود» بدانیم، این مفهوم را می‌توان شامل سه مؤلفه مبدأ، فرایند انتقال و مقصد (گیرنده) دانست. مؤلفه دوم یعنی فرایند انتقال نیز به نوبه خود متشکل از این سه مرحله است: حرکت گیرنده به سوی مبدأ یا شیء، عمل انتقال، و بالاخره وضعیت انتقال‌یافتگی (یا خاتمه انتقال). این مؤلفه‌ها و مراحل در طحوازه شکل (۱) با نام گرفتن^۱ مشخص شده است. دایره‌های کوچک نشانه مشارکان این رویدادند و بیضی نشان‌دهنده قلمرو یا محدوده کنترل هر مشارک است. مسیریما (tr) باعث می‌شود (با علامت پیکان توخالی) تا مرزنا^۲ (lm) از قلمرو مشارک دیگر به قلمرو tr حرکت کند (با علامت پیکان توپر). عنصر متحرک در هر دو موقعیت اولیه و نهایی نمایش داده شده است. نقطه‌چین مطابقت^۳ نشان می‌دهد که عناصر قرارگرفته در این دو موقعیت، یکی هستند.



شکل (۱): طحوازه گرفتن^۱

با تأمل در مؤلفه‌ها و مراحل مذکور برای ۱م و دقت در طحوازه فوق ملاحظه می‌کنیم که ۲م («نگاه داشتن») حاصل حذف مؤلفه مبدأ و تمرکز^۴ بر مرحله انتقال‌یافتگی است. بدین ترتیب، طحوازه ۲م را می‌توان به شکل زیر تصور نمود:



شکل (۲): طحوازه گرفتن^۲

1. dominion
2. landmark
3. correspondence
4. focus

تفاوت اصلی این دو طرحواره، درج مؤلفه مبدأ در طرحواره گرفتن^۱ و حذف آن در گرفتن^۲ است که متناظر است با حذف متمم ازی در جملات حاوی گرفتن^۳. لذا استخراج ۲م از ۱م در جملات فاقد متمم ازی دور از ذهن نیست. نمونه جالب توجهی از قرار گرفتن ۱م و ۲م گرفتن در کنار هم را در ابیات زیر از رودکی می بینیم:

۱۰. مادرِ می را بکرد باید قربان بچه او را گرفت و کرد به زندان

بچه او را ازو گرفت ندانی تاش نکوبی نخست و زو نکشی جان

شاهد ما در اینجا مصرعهای دوم و سوم است که برگردان آن به نثر امروزی چنین است:

۱۱. بچه او را [باید] گرفت و به زندان کرد. (۲م)

۱۲. بچه او را نمی توانی از او بگیری. (۱م)

در جمله نخست، معنی «گرفتار ساختن» که از فروع ۲م است، با دانستن ۱م و با توجه به بافت دستوری (نبود متمم ازی) و بافت معنایی جمله (به زندان کردن) قابل درک و دریافت است. با توضیحات فوق و پس از بررسی معیار پنجم اکنون دلایل و شواهد کافی در دست داریم تا ۱م را معنی اصلی گرفتن بدانیم. اکنون باید استخراج شش معنی متمایز دیگر این فعل از معنی اصلی را نیز نشان دهیم. اما از آنجا که این معنیهای متمایز شامل معانی فرعی لازم یا ناگذر نیز هستند، باید نحوه استخراج معانی لازم از معنی متعدی متناظرشان را نیز نشان دهیم. نخستین معنی گرفتن که در فرهنگ سخن دارای برچسب «مص. ل.» (مصدر لازم) است، معنی شماره ۵۸ به شرح زیر است:

۵۸م. گیر کردن؛ به جایی بند شدن:

۱۳. دامنش به گوشه میز گرفت و پاره شد.

رویدادهای بیان شده در مثالهای فوق به تعبیر لانگاکر (۲۰۰۸:۳۷۰) فرایند تماتیک هستند، یعنی فرایند کمینه تک- مشارکی که در آن نقش نهاد^۱، منفعل^۲ است (یعنی منبع انرژی تلقی نمی شود). اما این فرایند تماتیک را می توان مرتبط با حوزه امور فعال^۳ هم دید، یعنی آن را نتیجه تعامل نیروحرکتی تلقی نمود (همان: ۳۷۱). به عنوان مثال، رویداد جمله (۱۰) را می توان نتیجه فرایندی عاملی^۴ تصور نمود که در آن گوشه

1. theme

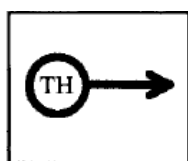
2. passive

3. the active realm

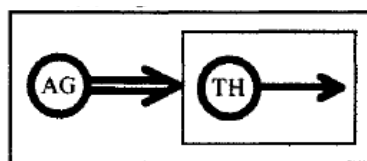
4. agentive process

میز عاملی است که دامن را «گرفته» (م ۲) و باعث پاره شدن آن گردیده است. بنابراین طرحواره تصویری م ۵۸ و معانی مشابه آن را می‌توان همانند شکل‌های ۳ الف و ب دانست که در آن فرایند تماتیک نتیجه فرایند عاملی است. بدین ترتیب انشعاب م ۵۸ از م ۲م توجیه می‌شود و بر همین اساس می‌توان استخراج سایر معانی لازم‌گرفتن را نیز از معنی متعدی متناظرشان توضیح داد.

(الف) فرایند تماتیک



(ب) فرایند عاملی



شکل ۳ (مأخوذ از لانگاکر، ۲۰۰۸: ۳۷۲)

۵- استخراج معانی فرعی

در این بخش به بررسی چگونگی استخراج سایر معانی گرفتن از معنی اصلی آن می‌پردازیم. یادآور می‌شویم که هر معنایی که مستقیماً از معنی اصلی قابل استخراج نباشد، باید رد آن به معنای متمایز دیگری برسد که از معنی اصلی مشتق شده است. اکنون به نحوه استخراج تک‌تک این معانی می‌پردازیم.

م ۳. اثر گذاشتن

شش تا از معانی ذکر شده در فرهنگ بزرگ سخن برای فعل گرفتن در این دسته قرار می‌گیرند که عبارت‌اند از:

م ۶. اثر مطلوب گذاشتن چیزی در کسی؛ مجذوب ساختن؛ تحت تأثیر قرار دادن:

۱۴. فیلم از همان اول می‌گیردمان.

م ۷. کسی یا چیزی را زیر سیطره آوردن؛ بر کسی یا چیزی چیره شدن:

۱۵. کمرش را باد گرفت، به زحمت راست شد.

م ۴۲. تحت تأثیر قرار دادن و آسیب رساندن:

۱۶. برق گرفتش.

م ۶۴. اثر کردن؛ مؤثر واقع شدن:

۱۷. نقشه ما حسابی گرفته.

م ۶۵. مورد توجه قرار گرفتن:

۱۸. آواز ما آن جور که باید نگرفت.

م ۶۶. دارای رونق شدن؛ رونق یافتن:

۱۹. بازاری حسابی گرفته.

چنان که در جملات فوق مشاهده می‌کنیم، هیچ یک از شواهد معنایی مندرج تحت گروه م ۳ دارای متمم ازی نیستند و لذا فرض اشتقاق مستقیم این معانی از معنی اصلی یعنی م ۱ طبیعی نمی‌نماید. فرض بعدی، اشتقاق این معنی از م ۲ است که مشکل قبلی را ندارد. اما باید برای استخراج م ۳ از آن توجیه یا انگیزه‌ای بیابیم. در چارچوب معنی‌شناسی شناختی این انگیزه چیزی نیست جز استعاره مفهومی و مجاز مفهومی، به توضیحی که در ادامه می‌آید.

چنان که دیدیم، معنی اصلی گرفتن را می‌توان «انتقال چیزی به قلمرو خود» دانست که برای اختصار، از این مفهوم تعبیر به «جلب» می‌کنیم. اکنون اگر استعاره توجه، شیء فیزیکی متحرکی است را در نظر آوریم، عنصر انتقال یافته یا جلب شده، از رهگذر بسط استعاری شامل «توجه» هم می‌شود.

پس از استعاره مذکور، دو مجاز نیز درکارند تا به م ۳ یعنی «اثر گذاشتن» برسیم: اول «ذکر عامل و اراده عمل»^۱ که به ما اجازه می‌دهد به جای «توجه کسی را گرفتن» بگوییم «کسی را گرفتن» (م ۶) و دوم، «ذکر خاص و اراده عام»^۲ که به ما اجازه می‌دهد تا «کسی را گرفتن» (به معنی «جلب توجه» که نوعی تأثیر است) را به جای مطلق «تأثیر کردن» به کار ببریم. بدین ترتیب با زنجیره‌ای متشکل از یک استعاره و دو مجاز به صورت زیر از معنی اصلی فعل گرفتن به م ۳ می‌رسیم^۳:

(استعاره) «توجه، شیء است» ← (مجاز «ذکر عامل و اراده عمل») توجه کسی را گرفتن ← (مجاز «ذکر خاص و اراده عام») کسی را گرفتن

م ۴. پوشاندن

^۱. AGENT FOR ACTION

^۲. SPECIFIC FOR GENERIC

^۳. ذکر این نکته بینابانی خالی از فایده نیست که در زبان انگلیسی نیز یکی از معانی فعل *take* «اثر کردن» است که در مثال زیر می‌بینیم:

The skin graft failed to *take*.

هفت معنی از معانی ذکر شده در فرهنگ سخن برای فعل گرفتن در ذیل این معنی متمایز قرار می‌گیرند، به شرح زیر:

۳۸م. پوشاندن:

۲۰. بخار کم‌رنگی روی شیشه‌های پنجره را گرفته بود.

۱۴م. پُر کردن؛ احاطه کردن؛ فراگرفتن:

۲۱. آب، همهٔ حیاط را گرفته.

۳۰م. قرار دادن در پوشش، چهارچوب، و مانند آنها:

۲۲. مبلها را رویه گرفته/یم.

۳۱م. احاطه کردن؛ محاصره کردن:

۲۳. او را میان خودشان گرفته بودند.

۳۹م. بستن؛ مسدود کردن:

۲۴. یک ساعت طول کشید تا همهٔ سوراخ‌هایشان را گرفتیم.

۵۹م. مسدود شدن:

۲۵. لوله گرفته، آب پایین نمی‌رود.

۲۶. هر وقت مستراح می‌رود، سوراخ می‌گیرد.

۶۳م. دچار کسوف یا خسوف شدن:

۲۷. اندر تأویل نماز کسوف که به وقت گرفتن آفتاب و ماهتاب است.

پیشتر دیدیم که **۱م** («نگاه داشتن») مستخرج از **۲م** یعنی معنی اصلی گرفتن است. اینک اگر استخراج **۴م** از **۱م** را نشان دهیم، درواقع استخراج غیرمستقیم آن را از معنی اصلی نشان داده‌ایم. با دقت در **۱م** («نگاه داشتن») توجه می‌کنیم که گرفتن شیئی (به معنی نگاه داشتن شیء [در دست]) مستلزم یا سبب پوشاندن تمام یا بخشی از آن (بسته به اندازه شیء) می‌گردد. لذا به کار بردن فعل گرفتن به معنی «پوشاندن» کاربردی مجازی از نوع ذکر سبب و ارادهٔ مسبب^۱ است و بدین ترتیب، اشتقاق **۴م** از **۱م** ثابت می‌شود.

۵م. وضع یا حالتی پیدا کردن

از بین معانی ذکر شده در فرهنگ سخن برای فعل گرفتن، دو معنی ۱۶ و ۱۸ قابل اندراج تحت این معنی متمایز هستند.

^۱ CAUSE FOR EFFECT

- م ۱۶. وضع یا حالتی را در خود به وجود آوردن؛ وضع یا حالت چیزی را پذیرفتن:
- م ۲۸. پیش از آنکه مهربانو بتواند بر اضطرابی که به او دست داده بود غلبه کند و قیافه آرامی بگیرد... من پیش دستی کردم و گفتم: ...
- م ۱۸. مبتلا شدن به بیماری یا وضعی ناگوار
- م ۲۹. حصه گرفته بودم، دو هفته خوابیدم.
- اشتقاق این گروه معنایی از معنی اصلی یعنی م ۲ حاصل بسط استعاری معنی «دریافت کردن» از مفعول ملموس به مفعول انتزاعی است. در واقع در اینجا استعاره «وضعیت، شیء فیزیکی است» در کار است تا از م ۲ به م ۵ برسیم.
- م ۶. فرض یا تلقی کردن
- چهار معنی فعل گرفتن در فرهنگ سخن در این معنی متمایز می‌گنجد که در اینجا ذکر می‌کنیم:
- م ۲۳. پنداشتن، فرض کردن، تلقی کردن:
- م ۳۰. چقدر او را ساده گرفته بودم.
- م ۳۶. ویژگی خاصی را در ساختن یا درست کردن چیزی مورد توجه قرار دادن و آن را اعمال کردن:
- م ۳۱. کمر شلوار را گشاد بگیر.
- م ۴۳. درک کردن؛ فهمیدن:
- م ۳۲. مطلب را گرفتم، لازم نیست دیگر توضیح بدهید.
- م ۵۰. برگزار کردن، چنان که آیین یا مراسمی را:
- م ۳۳. می‌خواست جشن مختصری بگیرد.
- پیش از پرداختن به نحوه اشتقاق این معنی از معنی اصلی، لازم است علت قرار دادن دو معنی م ۳۶ و م ۵۰ را در این گروه توضیح دهیم. چنان که در مثال م ۳۶ ملاحظه می‌کنیم، متمم مفعول فعل گرفتن در این معنی همواره صفت (گشاد، قطور) است. جمله زیر نیز هم از نظر نوع متمم و هم به لحاظ معنی فعل گرفتن مشابه مثالهای فوق است:
- م ۳۴. معلم ریاضی امتحان را آسان گرفته بود.
- معنی مشترک گرفتن در مثالهای ۳۰، ۳۱ و ۳۴ را می‌توان «در نظر گرفتن» دانست، با این توضیح که در اینجا در نظر گرفتن، مقرون به عملی است متناسب یا ملازم با آن.

بدین ترتیب، قرار گرفتن این معنی («در نظر گرفتن») در گروه معنایی م ۶م (فرض؛ تلقی) توجیه کافی خواهد یافت.

معنی م ۵۰ نیز مشابه م ۳۶ است، با این تفاوت که متمم فعل گرفتن در این معنی همواره اسم (جشن، عید، سوگ) است و دلالت بر مناسبت و آیین مربوط به آن در زمانی معین دارد. یعنی زمان معینی را برای آن مناسبت «در نظر می‌گیرند» و مقارن با این مناسبت، آیینی را برگزار می‌کنند. لذا در اینجا نیز با مجاز به علاقه ملازمت سروکار داریم. این تغییر معنی را می‌توان به صورت زنجیره زیر نشان داد:

گرفتن (فرض کردن) <--- در نظر گرفتن <--- (مجاز به علاقه ملازمت) برگزار کردن

اکنون ببینیم م ۶م چگونه از معنی اصلی گرفتن قابل استخراج است. چنان که می‌دانیم نگاشت مفهومی از حوزه فیزیکی یا محسوس به حوزه ذهنی در بسیاری از زبانها متداول است (از جمله نگ. سویتسر، ۱۹۹۰). از منظر زبان‌شناسی شناختی، تنایش^۱ و کارکردهای آن قالبی برای مفهوم‌سازی و نظم بخشیدن اهل زبان به جهان پیرامون خود فراهم می‌آورد. لذا چنان که نردلاند^۲ (۲۰۱۰) در تحلیل معانی ذهنی فعل *grasp* در زبان انگلیسی آورده است، از گرفتن فیزیکی چیزی با دست (م ۱م و م ۲م) تا دستیابی ذهنی به چیزی با مغز (یعنی فهمیدن آن) تنها یک قدم فاصله است. در اینجا دست‌کم سه استعاره در کار است: اندیشه‌ها شیء‌اند^۳ (از جمله نگ لیکاف و جانسون، ۱۹۸۰: ۱۳)، ذهن، یک بدن است^۴ (سویتسر، ۱۹۹۰: ۲۸؛ لیکاف و جانسون، ۱۹۹۹: ۲۳۵) و فهمیدن، گرفتن است^۵ (لیکاف و جانسون، ۱۹۸۰: ۲۰) که در عبارت فعلی «به یاد گرفتن» در مثال زیر از فردوسی به خوبی نمایان است:

۳۵. نگیری به یاد آن سخنها که رفت و گر پوست بر تن کسی را بگفت

با این توضیحات نحوه استخراج م ۶م از م ۲م یعنی معنی اصلی روشن می‌شود.

م ۷م. انجام دادن

معنی شماره ۵۱ فرهنگ سخن به شرح زیر تنها مصداق این معنی متمایز است.

م ۵۱. انجام دادن و به جا آوردن، چنان که روزه و وضو و مانند آنها را:

۳۶. روزه گرفت.

1. embodiment

2. Nordlund

3. IDEAS ARE OBJECTS

4. THE MIND IS A BODY

5. UNDERSTANDING IS GRASPING

۳۷. وضو گرفت.

در مثالهای فوق، روزه گرفتن و وضو گرفتن، هر دو فعل مرکب محسوب می‌شوند. در داده‌های مورد استفاده ما در این مقاله تنها دو فعل مرکب دیگر با فعل سبک گرفتن وجود دارد که عنصر پیش‌فعلی آنها در این حوزه معنایی قرار دارد و عبارت‌اند از /حرام گرفتن و طهارت گرفتن. با نظر به این عناصر پیش‌فعلی یعنی اعضای مجموعه /حرام، روزه، طهارت، وضو ملاحظه می‌کنیم که هر چهار عنصر را می‌توان مصادیقی از وضعیت یا حالت تلقی نمود. این مفهوم در /حرام و طهارت آشکار است، اما برای روزه و وضو نیاز به توضیح دارد. از آنجا که وضو شکل خاصی از طهارت است، می‌توان آن را نیز تعبیر به وضعیت یا حالت نمود. برای روزه هم جملاتی مانند /امروز روزه/م را داریم که در آن «عمل» روزه گرفتن، تعبیری^۱ همانند یک وضعیت یا حالت (منتظرم، ایستاده‌ام) یافته است. به علاوه (به شهادت فرهنگ سخن) هر چهار عنصر یاد شده با فعل سبک داشتن نیز فعل مرکب (حرام داشتن، روزه داشتن، طهارت داشتن، وضو داشتن) می‌سازند که گواه دیگری است بر امکان تلقی این عناصر به عنوان وضعیتی که بنا بر استعاره «وضعیت، شیء است»، قابل «داشتن» است. بدین ترتیب فعلهای /حرام گرفتن، روزه گرفتن، طهارت گرفتن و وضو گرفتن دلالت می‌کنند بر پذیرفتن این وضعیتهای و مجازاً بر عملی که منتهی به «داشتن» آنها می‌گردد. با توضیحات فوق نشان دادیم که ۷م یعنی انجام دادن مستقیماً از ۵م و (با توضیحی که درباره استخراج ۵م از ۲م دادیم) به طور غیر مستقیم از معنی اصلی گرفتن قابل اشتقاق است.

۸م. شروع (کردن / شدن)

دو معنی زیر از معانی فرهنگ سخن برای فعل گرفتن زیرمجموعه این معنی متمایز هستند.

۶۲م. حادث شدن؛ پدید آمدن چنان که باران، برف، سیل و مانند آنها:

۳۸. یک دفعه تگرگ گرفت.

۷۴م. پس از مصدر به معنی «شروع کردن به» به کار می‌رود: خوردن گرفت = شروع

کرد به خوردن:

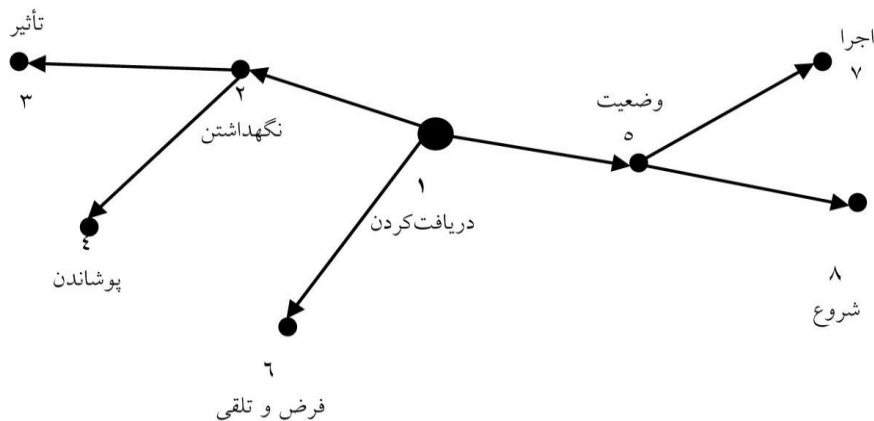
۳۹. باد سختی وزیدن گرفت.

^۱ construal

ارتباط دو معنی ۷۴ و ۶۲ تقریباً روشن است، زیرا در مثال م ۶۲ گرفتن را می‌توان «آغاز شدن» معنی کرد. گفتنی است فرهنگنامه فارسی (صدری افشار و همکاران، ۲۲۸۹:۱۳۸۸) یکی از معانی فعل گرفتن (در مقام مصدر لازم) را «آغاز شدن بارندگی» ذکر کرده و برف گرفتن و باران گرفتن را به عنوان مثالهای این معنی آورده است. در م ۷۴ با ساخت ثابتی به صورت مصدر+گرفت رو به روییم که کاملاً زایاست. لغتنامه (ص ۱۶۸۲۳) افعال مرکب فراوانی را برای این معنی فعل گرفتن مثال زده است که برخی از آنها عبارت‌اند از هیزم کشیدن گرفتند، آمدن گرفتند، دمیدن گیرد، افسون خواندن گرفتند، باریدن گرفت، پالودن گیرد، رسیدن گیرد، چکیدن گرفت، ماهی خوردن گرفت، و دمیدن گیرد.

با تأمل در نمونه‌های فوق ملاحظه می‌کنیم که عنصر پیشین گرفتن، مصدری است که یا بسیط و لازم است (مانند آمدن گرفتند) و یا مرکب انضمامی که در آن مفعول به مصدری متعدی منضم شده است (مانند افسون خواندن گرفتند که در آن افسون به گرفتن منضم شده است) و لذا دیگر نمی‌تواند موضوع فعل گرفتن باشد. لذا در این نمونه‌ها اگر بتوان عنصری را موضوع فعل گرفتن دانست، همین عنصر پیش‌فعلی است. چنان که می‌دانیم، مقوله دستوری مصدر، اسم است و به لحاظ معنایی در گروه اسم معنی (در مقابل اسم ذات) قرار می‌گیرد. از سوی دیگر اسمهای دال بر حالت و وضعیت نیز نوعاً اسم معنی‌اند، مانند بیماری، آرامش و خشم. لذا می‌توان این مصدر پیش‌فعلی را حالت یا وضعیتی تلقی کرد که فعل گرفتن (م م ۵) به معنی پذیرفتن آن وضعیت است. اما از آنجا که مصدر مشتق از فعل است، فرایند ناماسازی شده توسط ستاک فعلی در معنی آن آشکارا ظهور دارد.

بنابراین پذیرفتن «وضعیت» مصدر پیش‌فعلی ملازم با آغاز آن فرایند است و بدین ترتیب، معنی م م ۸ یعنی «شروع کردن/شدن» نیز به طریق مجاز و به علاقه ملازمت، از م م ۵ و با یک واسطه از معنی اصلی یعنی م م ۲ قابل استخراج است. اکنون که استخراج کلیه معانی متمایز فعل گرفتن را از معنی اصلی آن نشان دادیم، می‌توانیم شبکه معنایی آن را به شکل زیر نشان دهیم.



شکل ۴. شبکه معنایی گرفتن

۶- نتیجه

در این مقاله با استفاده از معیارهای انگاره چندمعنایی اصولمند، از بین معانی متعدد ذکر شده برای فعل گرفتن در فرهنگ بزرگ سخن، هشت معنی متمایز را استخراج و سایر معانی این فعل را ذیل این هشت معنی طبقه‌بندی کردیم. همچنین پس از تعیین معنی اصلی یا اولیه گرفتن نشان دادیم که هفت معنی دیگر با سازوکارهایی همچون استعاره، مجاز و تبدیل طرحواره از این معنی قابل بسط یا اشتقاق‌اند.

منابع

- انوری، حسن (۱۳۸۱). فرهنگ بزرگ سخن، تهران، سخن.
- انوری، حسن (۱۳۹۰). ذیل فرهنگ بزرگ سخن، تهران، سخن.
- شریف، بابک (۱۳۹۴). بررسی شناختی افعال سبک در زبان فارسی، رساله دکتری زبان‌شناسی دانشگاه اصفهان.
- صدری افشار، غلامحسین؛ حکمی، نسرین و حکمی، نسترن (۱۳۸۸). فرهنگنامه فارسی (۳جلد)، تهران، فرهنگ معاصر.
- فروه‌وشی، بهرام (۱۳۵۲). فرهنگ پهلوی، مؤسسه انتشارات و چاپ دانشگاه تهران.
- لغت‌نامه (۱۳۷۷). علی اکبر دهخدا، مؤسسه انتشارات و چاپ دانشگاه تهران.
- Austin, J. 1956. A plea for excuses, *Proceedings of the Aristotelian Society*, 57:1-30.
- Johnson, M. 1987. *The body in the mind: the bodily basis of meaning, imagination and reason*, Chicago, Chicago University Press.

- Lakoff, G. 1987. *Women, fire and dangerous things: what categories reveal about the mind*, Chicago, Chicago University Press.
- Lakoff, G, and M. Johnson. 1980. *Metaphors we live by*, Chicago, Chicago University Press.
- Langacker, R. W. 2008. *Cognitive Grammar: a basic introduction*, Oxford, Oxford University Press.
- Miller, G. A, and C. Fellbaum. 1991. Semantic networks of English, *Cognition*, 41:197-229.
- Nordlund, M. 2010. Meaning extensions of *grasp*: a corpus-based study, *Lexis*, 4:105-126.
- sweetser, e. 1990. *from etymology to pragmatics: metaphorical and cultural aspects of semantic structure*, Cambridge, Cambridge University Press.
- Taylor, J. 1995. *Linguistic categorization*, 2nd edn, Oxford, Oxford University Press.
- Tyler, A, and V. Evans. 2001. Reconsidering prepositional polysemy networks: the case of *over*, *Language*, 77, 4:724–65.
- Tyler, A, and V. Evans. 2003. *The semantics of english prepositions: spatial scenes, embodied meaning and cognition*, Cambridge, Cambridge University Press.
- Ungerer, H. J, and F. Schmid. 1996. *An introduction to cognitive linguistics*, London, Longman.